

بخواید به عنوان اخلاق باقی بماند هیچ وقت نمی توانیم برای تحقق ارزش های اخلاقی از الزام قانونی یا جرم انگاری استفاده کنیم. این همان جنبه دوم سعادت است که جنبه اخلاقی آن محسوب می شود.

اگر از یک طرف گفتیم دولت اسلامی موظف است یکی از اهداف خودش را تأمین سعادت شهروندان قرار بدهد و از طرف دیگر گفتیم دولت اسلامی نمی تواند برای تأمین سعادت شهروندان از الزام قانونی و جرم انگاری کردن بعضی از اعمال استفاده کند، پس دولت اسلامی برای تأمین سعادت که دارای یک جنبه اخلاقی بسیار مهم است از چه وسیله ای می تواند استفاده کند؟

این سؤال بسیار مهمی است که در تمامی امور اخلاقی قابل طرح است. یکی از اساتید بزرگ حوزه، در پاسخ یک سؤال مشابه از این جهت که آن سؤال مربوط می شود به تأمین فضایل اخلاقی - بدون اینکه نامی از سعادت برده شده باشد، فرموده است که ما برای رسیدن به اهداف اخلاقی در جامعه اسلامی نمی توانیم صرفاً از مدیریت فقهی استفاده کنیم، چنان که نمی توانیم به مدیریت اخلاقی اکتفا کنیم، بلکه ترکیبی از این دو مدیریت را لازم داریم تا بتوانیم جامعه اسلامی را به سوی ارزش های اخلاقی هدایت کنیم. این بیان که با توضیحی در کلام این استاد ارجمند حوزه مطرح شده به عقیده بنده با یک اشکال جدی روبه رومی شود و آن این است که وقتی مامی پذیریم که مدیریت فقهی برای جامعه کافی نیست و نیازمند مدیریت اخلاقی هستیم، در واقع پذیرفته ایم که مدیریت اخلاقی چون فاقد الزام فقهی هست برای مردم به هیچ وجه لازم الاجرا نیست. یعنی اگر مردم مسلمان از رعایت کردن اقتضات مدیریت اخلاقی خودداری کنند، از آنجاکه این مدیریت اخلاقی در نقطه مغایر با مدیریت فقهی قرار دارد و مشتمل بر الزام شرعی نیست، پس مرتکب تخلف نشده اند. اگر مردم بگویند ما از اقتضات مدیریت اخلاقی پیروی نمی کنیم، بر طبق بیان این استاد بزرگوار، مرتکب حرام نشده اند، چون مدیریت اخلاقی در نقطه مقابل مدیریت فقهی است و فاقد جنبه الزام فقهی می باشد. در این صورت این شخص مرتکب هیچ گناهی نشده و می تواند در عین حال که عادل است، عدالت فقهی را در حداقل لازم دارد، از انجام آن عمل اخلاقی خودداری کند، چون انجام آن عمل اخلاقی الزام فقهی ندارد. الزام فقهی یعنی یک حکم الزام آور فقهی مانند وجوب یا حرمت. آنچه که در فرمایش این استاد بزرگوار حوزه به عنوان نقطه ضعف تلقی می شود این است که ایشان با قراردادن مدیریت اخلاقی در نقطه مقابل مدیریت فقهی در واقع پذیرفته اند که مدیریت اخلاقی هیچ گونه الزام فقهی ندارد و اشکال دقیقاً همین جاست. ما اگر بگوییم اداره جامعه هم نیاز به مدیریت فقهی دارد و هم نیاز به مدیریت اخلاقی دارد و مدیریت اخلاقی را در نقطه مقابل مدیریت فقهی تعریف کنیم دچار یک بن بست شده ایم، زیرا پذیرفته ایم که مدیریت اخلاقی هیچ گونه ضمانت اجرایی ندارد.

بسیار خوب، در برابر این دیدگاه، دیدگاه دیگری را می توان مطرح کرد که بنده معتقدم این دیدگاه دوم درست است و به عقیده من مأخوذ از روایات است و تاکنون هم ندیده ام در کلام کسی از اساتید، نویسندگان و فضایل حوزوی یا غیر حوزوی مطرح شده باشد. بر اساس این دیدگاه، برای تأمین فضیلت های اخلاقی که بزرگ ترین و جامع ترین آن ها سعادت است، دولت اسلامی نباید از الزام قانونی استفاده کند، چرا که همان طور که عرض کردیم استفاده از الزام قانونی باعث نقض غرض خواهد شد و در عین حال فرمایش آن استاد عالی مقام حوزه را هم

بکند. همچنین عرض شد که سعادت مسئله ای است که دارای دو جنبه اخلاقی و حقوقی است. منظور من از جنبه حقوقی سعادت این است که یک سلسله حداقل هایی وجود دارد که برای تأمین سعادت شهروندان رعایت آن حداقل ها الزام آور است. این حداقل ها مربوط می شود به رفتارهای اجتماعی شهروندان و تا این حداقل ها تأمین نشود، تأمین سعادت افراد و یا تأمین فضای مناسب برای آنکه شهروندان به سعادت برسند امکان پذیر نخواهد بود. این حداقل ها باید از طریق الزام حقوقی در جامعه برقرار شود. به عبارت دیگر، اگر این حداقل ها تأمین نشود، آنگاه اصولاً تأمین سعادت شهروندان امکان پذیر نخواهد بود. به عنوان مثال، حداقل هایی مانند جلوگیری از ارتکاب آشکار و علنی منکرات، منکراتی مانند شراب خوری، قمار بازی، رفتارهای جنسی، پخش فیلم ها یا صوت های نامناسب، انتشار کتاب های خلاف اخلاق، انتشار کتاب هایی که موجب لغزش جوانان و به بیراهه رفتن آنان و یا دیگر مردم بشود، این امور جزء حداقل هایی هستند که اگر از طریق الزام حقوقی در جامعه اسلامی تأمین نشوند اصولاً امکان رساندن مردم به سعادت و امکان فراهم کردن سعادت برای مردم، یعنی برای شهروندان، منتفی خواهد شد. بنابراین، به منظور آنکه نقض غرض اتفاق نیفتد - آن غرضی که با سه دلیل اثبات کردیم مبنی بر اینکه دولت اسلامی لازم است سعادت شهروندان را تأمین کند - یک سلسله مقدماتی را دولت اسلامی از طریق الزام قانونی یا به تعبیر دیگر الزام حقوقی در جامعه باید برقرار کند، مانند همین مثال هایی که عرض کردم، جلوگیری از ارتکاب آشکار و علنی منکراتی مانند مثال هایی که گفتیم.

اما علاوه بر این یک سلسله اقتضات فراتر از این حداقل ها وجود دارد که در زمره امور اخلاقی قرار می گیرد و این جنبه اخلاقی سعادت است. همان طور که عرض کردم، سعادت دارای یک جنبه حقوقی است که همان حداقل ها بود و دارای یک جنبه اخلاقی است که فراتر از آن حداقل ها است. منظور از این امور اخلاقی که فراتر از حداقل ها است اموری است که در زمره فضایل انسانی قرار می گیرد.

باید توجه داشت که فضیلت انسانی، یا به تعبیر دیگر فضیلت اخلاقی انسان، اصولاً وقتی تحقق پیدا می کند که یک انسان بدون ترس از مجازات و بدون آنکه نگاه کاسب کارانه داشته باشد به دنبال تحصیل آن فضیلت اخلاقی حرکت کند. بنابراین، اگر دولت اسلامی برای تأمین این جنبه دوم سعادت که همان جنبه اخلاقی سعادت است بخواهد از طریق الزام قانونی پیش بیاورد، قطعاً این جنبه تأمین نخواهد شد، چون به محض اینکه پای الزام قانونی یا حقوقی به میدان باز می شود انجام دادن آن کار ناشی از این الزام از حیطة اخلاق خارج می شود. اخلاق یعنی انجام دادن کاری یا به دست آوردن صفتی که یک فضیلت انسانی تلقی شود. اگر انسان از باب ترس از مجازات بخواهد به انجام کاری بپردازد یا چنین وانمود کند که دارای صفتی هست، قطعاً آن کار و آن صفت وانمود شده فضیلت محسوب نمی شود. هر کسی ممکن است از باب آنکه مبتلا به یک گرفتاری و مجازاتی نشود کاری را انجام دهد. انجام دادن یک کار پسندیده برای اینکه انسان مبتلا به مجازاتی که قانون گذار برای ترک آن کار در نظر گرفته نشود به هیچ وجه یک عمل اخلاقی محسوب نمی شود، بلکه یک عمل کاسب کارانه است. به هیچ وجه برای شخص یک فضیلت محسوب نمی شود؛ یعنی هیچ انسانی چنین کسی را که به واسطه ترس از مجازات مثلاً از دزدی خودداری می کند، از تعرض به نوامیس دیگران پرهیز می کند، دارای یک فضیلت انسانی و اخلاقی نمی شمارد. بسیار خوب، پس اخلاق اگر

کارگزاران نظام به تناسب جایگاهی که در اداره نظام دارند موظف هستند که این ارزش ها و این اهداف اخلاقی را رعایت کنند، به صورت اخلاقی هم رعایت کنند، نه به واسطه الزامی که در مورد آن ها از نظر قانونی ممکن است وجود داشته باشد.